

متن پرسش

با سلام: استاد بزرگوار چرا اینقدر اصطلاحات رمزگونه می گذارند روی اعمال؟ مثلا نماز با مراقبه چه فرقی داره؟ آیا اشکال داره یک اسم دیگر بهش بدیم؟ دوم اینکه من با اینکه فهمیده ام که نماز مراقبه ایست که ما را به حضور میرسونه، بیرون رفتن از توهم و تک افتادگی و یک سیر درونی دارد، اما هر از گاهی لای الفاظ و مفاهیم ذهنی گم میشم و مثلا الله اکبر گفتن ها و صحبت کردن با یک موجود برتر، به گونه ای برای یک فرد معمولی گمراه کننده هم میتونه باشه، حتی در حد مریضی که من می بینم برخی از افراد به نوعی درگیر این تصورات هستن. منظورم این هست که میتونه بر توهمات ما بیفزاید. مثلا من خودم گاهی وقتها که اذکار و سوره ها را قرائت می کنم در صورت می مانم و نمیتوم فراتر برم و ناراحت میشم. یک آن به خود میایم و می بینم فقط دارم به معنی این اعمال و اذکار فکر می کنم که این خم و راست شدن منو به کی میرسونه و آیا بجز این الله گفتن همیشه راهی بود؟ و اصلا من مگه چقدر احمق باشم که کسی رو بپرستم که نامش رو هم الله گذاشته ام و دارم می پرستمش ولی نمیدونم کجاست؟ و چطوری میشه ارتباط برقرار کرد و این دست افکار ماورایی داشتن و تصور موجودات خیالی که از ما برتر هستن. ببینید استاد این افکار درسته ساده لوحانه و مال یک آدم بی دانش و مبتدی هست ولی حقیقت این هست که من گاهی یادم میره اصلا حس و حال واقعی و همینطور بدم میاد از این حماقت که میدونم حال خوبه نیست و نمازم یکجور بازی با الفاظ هست و ذهن خودم هست و حتی وقتی یک مرتبه به خودم میام می بینم اصلا حضور ندارم و صداهای اطرافم و نشنیدم و یکجور دارم تو ذهنم غرق میشم و غرق خودم و افکار هستم. در صورتیکه یک مراقبه واقعی این هست که در همان مکانی که هستیم حضور موثر داریم و غرق در خود نیستیم و اگر صداها را نشنویم یا مثل حضرت علی علیه سلام که درد را حس نکرد وقتی شئ را از پای ایشون خارج کردند و متوجه نشد به این معنی که آمد نیست. بلکه ایشان در حال حضور داشتن و از این بابت بود. اما من گاهی در نماز آنقدر توی خودم و عالم ذهنی ام گیر هستم که اطرافم رو نمی بینم و گویی دارم خدای ذهنیم رو و اون تصویر ذهنیم رو که شاید بیشتر همون ترس های من هستن رو می پرستم. خیلی نگرانم کمکم کنید. من فکر می کنم خیلی دچار توهم هستم. استاد با عرض معذرت، شاید حرفم خام بنظر برسه ولی پرسیدن عیب نیست. اگر من حالم با نماز خوب نشه و بدتر بشم. آیا کسی هست واقعا جواب این و بده. همونقدر که ما رو از بی نمازی ترساندن؟

متن پاسخ

باسمه تعالی. سلام علیکم: گفت «ای برادر عقل یک دم با خود آر/ دم به دم در تو خزان است و بهار»

آری فطرت انسان‌ها خداگرایی لازم را همراه با معرفت فطری دارد ولی همواره با ادامه‌ی عبادات است که بعضاً این فطرت ظهور می‌کند و آرام آرام به فعلیت لازم می‌رسد؛ به همین جهت شریعت الهی با توجه به چنین احوالاتی که ما انسان‌ها داریم عبادات ما را می‌پذیرد در عین این‌که همه‌ی آن‌ها با حضور قلب همراه نیست زیرا در کلیت، آن عبادات جواب‌گویی به فطرت است و آنچه در نهایت پیش می‌آید برآیند آن رجوعی است که در طول زندگی نسبت به حضرت پروردگار برای انسان پیش می‌آید و به همین جهت نباید آن عباداتی که به ظاهر با حضور قلب همراه نیست را بی‌بها دانست هر چند که باید تلاش کرد شرایط غفلت نسبت به حضور قلب را به حد اقل رساند. موفق باشید